

فشرده سخنرانی عزیزالله ایما در نخستین کنفرانس دانشمندان و متخصصان در شهر مادرید.



ادبیات در حوزه روشنگری

روشنگری و ادبیات پیوند پیشینه و دیرینه‌یی دارند، هرچند این واژه پس از استبداداندیشی سده میانه‌یی و پس از جنبشی به نام رنسانس، تا سده هژدهم عیسایی جای ویژه‌یی در فلسفه و ادبیات نداشت. آنچه را که می‌توان گونه‌یی از گونه‌های گوناگون رگه‌های روشنگری در ادبیات دانست، در متن‌های ادبی ما به صورت و جلوه دیگری هم می‌توان یافت.

و اما اگر روشنگری را پذیرش اندیشه‌های علمی، خردباوری، حاکمیت قانون، رهایی از سنت‌های نامعقول، آزادی بیان و آزادی‌های دیگری که انسان را از بندهای فراخردباورانه رها می‌سازد، بدانیم، چه بسا که متن‌های ادبی ما تنها خالی ازین اندیشه‌ها نه، که نیمه‌خالی هم نیستند.

روشنگری که از درون مباحث فلسفی غرب به ادبیات نفوذ کرده‌است، در جامعه ما پیش از آن‌که بنیاد استوار فکری داشته‌باشد، به گونه سطحی و تقلیدی گهگاه بیان ادبی یافته‌است. از سوی دیگر روشنگری در ادبیات سرزمین ما به معنای غربی آن مطرح نبوده و نیست، زیرا ما آن رویدادهای رفته بر باختر را نه زیسته‌ایم و نه هم آزموده‌ایم.

جرقه‌های ادبیاتِ روشنگرِ ما در همسویی با خرد و خردورزی پس از جنبش‌های موسوم به مشروطیت در ژرفای تاریکی استبدادِ حاکم بر همه پهنه‌های زیستن، رُستن و رستن به چشم می‌آید.

اگر در روشنگری شهامت و دلیری بیان و گفتنِ فهم انسان در میان است، انسان آگاه سرزمین ما همان فهم ناشی از واقعیت را با شهامتی استثنایی و دلیری شگفتی‌انگیز با دیگران در میان گذاشته‌است. نمونه‌هایی از بیت‌ها، شعرها و روایت‌هایی را که در دم توپ، پای دار و لحظه‌های ظالمانهٔ اعدام از سوی محکومانِ روشن‌اندیش بیان گردیده‌اند، همه شنیده‌ایم. در میانِ دوبیتی‌ها، لندی‌ها، قصه‌ها و یادواره‌هایی که به افسانه‌ها و اسطوره‌های مردمی راه یافته‌اند، رگه‌هایی از ادبیاتِ روشنگرِ مردمی را می‌توان یافت.

طبیعی‌ست که این شمع‌های نیم‌مرده در تاریکی پهناور و در میانِ مردمی که دست‌شان از دسترسی به قلم و سواد دور نگهداشته‌شده‌است، نتوانسته‌اند روشنایی فزاینده‌ی داشته باشند.

ورود واژه‌های جهان‌نو در سرزمین ما همراه بوده‌است با بازی‌های بزرگ دیگری که به گونهٔ دیگر اندیشه‌های جدید را قالب زده‌اند و باز هم بدون زیربنای محکم در اندیشه‌های قشری و قشرِ کوچکی از باسوادان شهرنشین راه یافته‌اند.

در همین گیرودار حضور فردی و انگشت‌شمارِ روشن‌اندیشان کنار زده‌می‌شود و ادبیاتِ باربرِ اندیشه‌های وارداتی چپ و راست می‌گردد. در نمونه‌های نخستین شعر نو می‌بینیم، کوشش‌های گویا روشنگرانه‌ی که با حس ادبی می‌آمیزند، از مرزهای ایدیولوژی‌های مسلط زمان فراتر نمی‌روند و ایدیولوژی‌گرایی با خردگرایی یکی پنداشته‌می‌شود.

در فاصلهٔ تفکر سنتی و جزم‌اندیشیِ ایدیولوژی زده، گونه‌ی از روشنگری ساده را داریم که میان ادبیاتِ اشرافی قدرت‌گرا و ادبیاتِ حزبی مطلق‌گرا به سختی نفس می‌کشد و بیش‌تر آهنگ دانش‌گرایی و فراخوانِ بیداری دارد.

به این‌سان جدی‌ترین آوای ادبیاتِ روشنگر از درون سیاه‌چال‌ها، کوتاه‌قلی‌ها، زندان‌ها و میدان‌های مبارزه بلند می‌شود. گاه در همان چهاردیوارها به سکوت جاودانه می‌پیوندند و گاه با ممیزی و سانسور ستم خفه و خاموش می‌گردد و داسِ چند سر به دستانِ تمامیت‌خواه نه فقط ریشهٔ هر اندیشه‌ی را از زمینِ بارور و زمینه‌های کارور می‌کنند و بُرنند، که تخم درگیری‌های زبانی، تباری و مذهبی را نیز همه‌جا می‌پاشند.

از همین روست که در پایان سدهٔ بیست و آغاز سدهٔ بیست‌ویک سرزمین مان صحنهٔ نمایش وحشتناکِ قرون وسطایی کشتن‌ها، ترورها، تن‌دریدن‌ها، سربریدن‌ها و سنگسارها گردید. لشکرکشی‌ها و آزمایش‌های جدیدترین سلاح‌های جهان‌پسامدرن، چشم تماشاگرانِ دنیا را به روی خشن‌ترین تراژیدیِ امروز گیتی بازکرد.

چه خوب است که در پهلوی همگامی با ادبیاتِ جدی زمان و زمانه، سال‌ها پس از نقدِ جلوه‌های خردابزاری و روشنگریِ دوران مدرن، نگاهی داشته‌باشیم خودی و ویژه در حوزهٔ ادبیاتِ روشنگر، برای رهایی از بارِ صغارت و حقارتی که بدون شک – اگر همه نه، بسیاری از ما – بر دوش می‌کشیم.

دانشگاه مادرید

19 فبرور 2013

